



دیوان استینا

در حکومت غزنویان و سلجوقیان

نوشته

حسن انوری

(دکتر در ادبیات فارسی)

کتابخانه

میرزا حسن میرزا

کتابخانه



پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

«دیوان استیفا» در قدیم به سازمانی اعلاق میشد که امور مالی کشور و جمع آوری خراج در آن متمرکز بود و بعدتر دیوان وزارت (یا دیوان خواجه و با اصطلاح امروز صدارت عظمی و نخست وزیری) بزرگترین و مهمترین دیوانها بشمار میرفته است.

در شماره ششم سال هشتم مجله بررسیهای تاریخی، مقاله‌ای تحت عنوان «دیوان استیفا در حکومت غزنویان و سلجوقیان» نوشته آقای دکتر حسن انوری چاپ شد. اینک بخش دیگری تحت همین عنوان که در واقع دنباله قسمت نخست می‌باشد، توسط ایشان نوشته شده و پاره‌ای دیگر از اصطلاحات معمول در دیوان استیفا و همچنین اصطلاحاتی را که بنحوی با این دیوان مربوط می‌شود، توضیح داده‌اند که با تشکر از معظم له بدرج آن جهت علاقمندان مبادرت می‌گردد.

بررسیهای تاریخی



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

دیوان استیفا

در حکومت غزنویان و سلجوقیان
و برخی اصطلاحات مربوط به آن

اقطاع دار و اقطاع داری

اقطاع دار همان مقطوع است یعنی کسی که اقطاع ، در اختیار یا در در تصرف او قرار می گیرد و اقطاع داری عمل اقطاع دار است :
« لشکر را مال روشن باید کرد و آنچه اهل اقطاع اند اندر دست ایشان مطلق و مقرر باید داشت و آنچه غلامان اند که اقطاع داری را نشایند مال ایشان پدیدار باید آورد . »^۱

اوارج انسانی

پگفته خوارزمی در مفاتیح العلوم^۲ معرب آواره و به معنی دفتری است که مستوفیان مقدار خراج افراد را در آن یادداشت می کرده و مقدار پرداختی او را در هر دفعه ثبت می کرده اند .
آقای دکتر معین اوارج را معرب آواره نوشته و دو معنی برای آن آورده اند :

(۱) سیرالملوک ، چاپ هیوبرت دارک ص ۱۲۶

(۲) متن عربی ص ۵۴ ترجمه فارسی ص ۵۷

- ۱- دفتری که در آن اقلام مختلف هزینه و درآمد راجداگانه وارد می‌کردند و در آن مخارجی را که از محل عواید مختلف مالیاتی و وجوه دیگر بعمل می‌آمد نشان می‌دادند .
- ۲- دفتری که در آن میزان بدهی هر یک از مؤدیان مالیات و اقساطی را که آنان بابت بدهی مالیات خود می‌پرداختند ثبت می‌شد .^۳

ایفار

ایفار کلمه‌ای است ترکی. خوارزمی در ضمن برشمردن اصطلاحات دبیران دیوان خراج گوید : ایفار یعنی حمایت و آن چنین است که حکومت، حمایت مردم روستا یا دهستانی را بدون آنکه عاملی یا مأموری در آنجا بگمارد برعهده می‌گیرد و برای این طرفداری مبلغی تعیین می‌شود که باید هر سال به مرکز بیت‌المال در پایتخت یا به یکی از شهرستانها فرستاده شود .^۴

مؤلف مالک و زارع در ایران می‌نویسد :

«در مآخذ مختلف از زمین های یاد شده که از اخراج معاف بوده و باین و آن می‌بخشیده‌اند . ظن غالب برآنست که این زمین‌ها را از محل املاک خالصه یا زمینهایی که امام بنیابت از مردم در تصرف خود داشته است می‌داده‌اند . این گونه زمین‌های اعطایی شاید بارث می‌رسیده اما چون عنوان عطیه داشته احتمال کلی برآنست که در زمان حیات صاحب عطیه هر وقت که می‌خواستند می‌توانستند معامله را فسخ کنند و زمین را از او پس بگیرند اگر حکومت زمین را پس نمی‌گرفت بعد از مرگ صاحب عطیه

(۳) فرهنگ فارسی ، ج ۱ ص ۳۹۷

(۴) مفاتیح‌العلوم ص ۶۰

زمین اعطایی یا بعنوان ارث می‌رسیده یا مجدداً آنرا بوراث می‌بخشیدند .

اینکه وراث صاحب اصلی زمین اعطایی تا کجایی توانستند زمین موروثی را برطبق قوانین وراثت اسلامی میان خود قسمت کنند روشن نیست اگر چنین زمینی از طرف صاحب اصلی آن بیازماندگانش بارث می‌رسید در این صورت بظن غالب می‌توان گفت که موافق احکام ارث میان ورثه تقسیم می‌شد اما اگر باصطلاح آن را بعنوان عطیه بیکی از وراث متوفی می‌بخشیدند در این حال تقسیم ملک جایز نبود .

در بعضی موارد کسانی که زمین با آنان اعطا شده بود یکباره از پرداخت خراج معاف نمی‌شدند بلکه فقط از میزان خراج آنان کاسته می‌شد و صاحب عطیه مجاز بود که خراج را به بیت‌المال بپردازد یعنی در این صورت دیگر خراج را توسط عامل خراج به بیت‌المال نمی‌پرداخت . بدین گونه وی بکلی از نظارت محصلان مالیات و هرتفیری که ممکن بود در مالیات مقرر او راه یابد آسوده می‌شد . این گونه عطایا را ایغار می‌خواندند .^۵

بارز

از اصطلاحات حسابداری قدیم است . ناظم‌الاطبا آورده : در اصطلاح حساب جمع کل است . انوری آن را در مقابل ترقین بکار برده که معلوم می‌شود از مصطلحات معمول دوره سلجوقی بوده است . و در شرح مشکلات دیوان انوری آمده است : بارز مبلغی یا مقداری بود که از حشو بیرون آید .^۶

(۵) مالک و زارع در ایران ، ترجمه فارسی ص ۷۹-۸۰

(۶) شرح مشکلات دیوان انوری به تصحیح مدرس رضوی ص ۱۶۱

و رجوع به اصطلاح ترقین شود .

باقی

مراد از آن تتمه و باقی مانده خراج و مال است که نزد باجگذار و رعیت می ماند . در مفاتیح العلوم خوارزمی آمده : باقی ، مقدار خراجی است که مردم بدهکارند و هنوز نپرداخته اند^۷ در تاریخ بیمقی آمده است :

... عبدالغفار به داداستیفا برود و بگوید مستوفیان را تا خط بر حاصل و باقی او بکنند^۸ . باید دانست که حاصل در این مورد مرادف باقی است . در لغت نامه دهخدا ذیل باقی آمده است : « هنگام تفریغ حساب ، آن را «فاضل و باقی» و «حاصل و باقی» گویند .» اصطلاح باقی در شعر مسعود سعد نیز بکار رفته ، آنجا که گوید :

نز هیچ عمل نواله ای خوردم نز هیچ قباله باقیی دارم

(دیوان ص ۳۵۷)

جمع این کلمه بقایا است و در دیوان بکار می رفته .^۹

برات

برات که در عربی بصورت براءة ، برأت بکار می رود در اصل به معنی پاک و بیزار شدن از عیب و وام و جزآن است (منتهی الارب) و در اصطلاح دیوانی عبارت از «رسیدی است که کهبند یا خزانه دار در برابر اجناسی که تحویل می گیرد به آورنده جنسی می دهد.»^{۱۰}

(۷) ترجمه فارسی ص ۶۲

(۸) ص ۱۲۹

(۹) دیده شود ترجمه تاریخ یمنی ص ۳۳۹

(۱۰) مفاتیح العلوم ترجمه فارسی ص ۵۸

نیز برات در دوره مانحن فیه با اندکی تفاوت با معنی فوق به معنی نوشته ایست که از طرف دیوان وزارت یا بارگاه به خزانه دار یا حکام ولایات فرستاده می شده تا در مقابل آن وجه یا جنسی به آورنده بدهند چنانکه بیهقی گوید : صواب آن است که از خازنان نسخی خواسته آید بخرجها که کرده اند و آن را به دیوان عرض فرستاده شود و من که بوسهلم لشکر را بر یکدیگر تسبیب کنم و براتها بنویسند تا این مال مستغرق شود . (تاریخ بیهقی ص ۲۵۷) نیز گوید : بوسهلم دیوانی بنهاد و مردم را در پیچید و آن مردم که بدست وی افتاد گریختگان را می دردادند . . . و سواره و پیاده می رفت و مردمان را می گرفتند و می آوردند و برات لشکر بیستگانی روان شد بر بوسهلم اسمعیل و آتش در شهر (مراد شهر آمل در مازندران است) زدند (همان کتاب ص ۴۶۲) .

این لفظ به همین معنی در چهار مقاله نیز بکار رفته و شادروان محمد قزوینی در توضیح آن نوشته اند : لفظ برات که اکنون در عرف اهل دیوان و تجار مستعمل است به معنی نوشته ای که بواسطه آن دولت پر خزانة یا بر حکام یا تاجری بر تاجری دیگر حواله وجهی دهد و آن را بر بروات جمع بندند ، عربی است و در اصل براءة بهمزه قبل از تا بوده است به معنی بریء الذمه گردیدن از دین و صواب در جمع آن براءات «یا» براوات است .

(ذیل قوامیس عرب از دزی) (چهار مقاله ص ۶۹ حاشیه ۲)

عبارت چهار مقاله که این شرح بخاطر لفظ برات در آن داده شده در شرح حال امیر معزی و گفتار هم از قول او چنین است : امیر علی مرا خواجه معزی خواند . سلطان گفت : امیر معزی . آن بزرگ بزرگ زاده چنان ساخت که دیگر روز نماز پیشین هزار دینار

بخشیده و هزار و دویست دینار جامگی و برات نیز هزار من غله به من رسیده بود . (ص ۶۸ - ۶۹)

بندار

آقای دکتر معین اصل آن را بنده دار نوشته و از جمله این معانی را که همه اصطلاح دیوانی هستند برای این کلمه آورده اند :

- ۱- کسی که خراج جنسی را بطور عمده می خرد .
- ۲- متصدی چاپار خانه ، صاحب برید .
- ۳- سردار قشون ، سالار .
- ۴- گمرکچی
- ۵- موکل اخذ مالیات از بارها و بنه ها .

مرحوم ملك الشعراى بهار در حواشی تاریخ سیستان نوشته اند از مناصب اعمال خراج بوده است و از اینکه لفظ فارسی است معلوم می شود ، این لقب یا منصب پیش از اسلام معمول بوده و اعراب نیز آن را استعمال کرده اند . (ص ۳۰۲) و در متن تاریخ سیستان ، ابویزید خالد بن محمد بن یحیی نامی با لقب شغلی بندار کرمان یاد شده در این عبارت: ابویزید خالد بن محمد بن یحیی بندار کرمان بود و نامه همی نبشت سوی مقتدر اندر حدیث سیستان (ص ۳۰۳) . در تاریخ گردیزی نیز در این عبارت دیده می شود: یکی بندار بود و او را ماهروی گفتندی (ص ۵۱) .

ابن حوقل نیز در صورة الارض نویسد: این نواحی را اعمالی مختلف است و هر چند ناحیه قاضی و صاحب خبر و برید و صاحب معونت و نویسنده سله معروف به **بندار** که مأمور اخذ خراج است دارد . (ترجمه دکر شمار ص ۱۶۰)

مترجم فارسی کتاب در حواشی و تعلیقات درباره لفظ سله نوشته است: ناشر نسخه خط (متن عربی) آن را به سله (=متاع

و کالا) تصحیح کرده است و پیداست که سله در اینجا معنای روشنی ندارد. باید دانست که سله نیز مسئله را بروشنی حل نمی‌کند و کاتب سله یعنی متاع و کالا که معروف به بندگان و مطالبه‌کننده خراج باشد خالی از ابهام نیست بعید نیست که کلمه مزبور سکه (=محلّی که پیکهای آماده در آن منزل می‌کرده‌اند) بوده باشد که در این صورت کاتب سکه را با یکی از معانی بندگان که متصدی چاپارخانه باشد می‌توان تا حدی تطبیق داد.

آقای دکتر محقق در تحلیل اشعار ناصر خسرو (ص ۱۳۹) ابیات زیر را برای بندگان شاهد آورده:

گرگ مال و ضیاع تو نخورد گرگ صعب تو میر و بندگان است

(دیوان ص ۶۹)

در طمع روز و شب میان بسته بر در شاه و میر بندگانند

(ص ۱۲۸)

روزی پیش‌آیدت باخرکان روز دست نگیرد ترا نه میر و نه بندگان

(ص ۱۶۶)

بطور کلی از مجموع اینها می‌توان نتیجه گرفت که بندگان یکی از مشاغل و مناصب عالی مالی در این دوره بوده و اینکه ناصر خسرو آن را با شاه و امیر همراه آورده معلوم می‌شود شغل و منصب بزرگی بوده است.

بیت المال

از اصطلاحات قدیم و به معنی جایی است که کلیه اموال دیوانی و غنائم و جز آن در آن جمع می‌شده است در دوره خلفای عباسی به معنی خزانه کل مملکت استعمال می‌شده است.^{۱۱} در دوره

(۱۱) المرجع

غزنویان و بعد از آن نیز این اصطلاح بکار می‌رفته و در تاریخ بیهقی اصطلاح «بیت‌المال صلتی» که ظاهراً مراد از آن وجوهی است که باید بصورت صله اعطا شود بکار رفته است. نیز در جاهای دیگر بیت‌المال به معنی خزانه کل کشور استعمال شده، در مورد اول از قول مسعود غزنوی می‌خوانیم که: پنجاه هزار درم از بیت‌المال صلتی به پیادگان قلمت باید داد و پنجاه هزار درم بدین مطربان و پای‌کوبان (ص ۲۴۱) و در مورد دوم می‌خوانیم که: ابوالقاسم (مراد ابوالقاسم کثیر است) بهیچ حال زهره ندارد که بیت‌المال ببرد (ص ۳۶۲). این اصطلاح ظاهراً در دوره متأخر (صفویه) صفت شخصی بوده و به کسی که از طرف سلطان مسئول حفظ اموال غایبان و ایتام بوده اطلاق می‌شده است.

(رجوع به سازمان اجماری حکومت صفوی ص ۷۵ شود).

کتابخانه مدرسه بیهقی

بیستگانی

مواجبی بوده است که سالی چهار بار به لشکر می‌داده‌اند و این رسم دیوان خراسان بوده است. این کلمه را به عربی عشرینیه می‌گفته‌اند. خوارزمی در مفاتیح‌العلوم ضمن اصطلاحات دبیران دیوان سپاه آورده: حساب‌العشرینیه، شیوه‌ای است که طبق آن در هر سال، چهار نوبت جیره پرداخت می‌شود.

(ترجمه فارسی ص ۶۶، متن عربی ص ۶۵) مصححان تاریخ بیهقی نوشته‌اند: شاید پولی بوده است به وزن بیست مثقال چنانکه کمر هزارگانی به معنی هزار مثقالی می‌گفته‌اند منوچهری گوید:

یکی را زبن بیستگانی ببخشی یکی را دوباره دهی بیستگانی

(حاشیه ص ۵۹ تاریخ بیهقی)

در تاریخ بیهقی در چند جای این واژه بکار رفته است از جمله

در صفحات ۵۹-۱۲۶-۲۵۷-۲۶۶-۵۰۵ (چاپ فیاض - غنی) و چنین برمی آید که بیستگانی بیشتر موجب لشکریان بوده است (نیز رجوع به ترجمه تاریخ یمنی ص ۱۸۷ شود) در جایی از تاریخ بیهقی صحبت از این است که تا يك سال بیستگانی ندهند و به جای آن لشگر را بریکدیگر تسبیب کنند (رجوع به همین اصطلاح شود) (ص ۲۵۷) و جایی از قول سلجوقیان که تازه به نواحی خراسان آمده اند آمده است که «تا این شهرکها که باطراف بیابان است چون مرو و سرخس و باورد ما را (سلجوقیان) داده آید چنانکه صاحب بریدان و قضات و صاحب دیوان خداوند باشند و مال می ستانند و به ما می دهند به بیستگانی تا ما لشکر خداوند باشیم و خراسان پاك کنیم از مفسدان» (تاریخ بیهقی ص ۵۰۵).

شادروان عباس اقبال را عقیده براین بوده که اصلا بیستگانی را هر بیست روز يك بار می پرداخته اند و در برخی فرهنگها آمده است که آن را بیستم هر ماه پرداخت می کرده اند .

(حواشی سیرالملوک ص ۳۳۰ .)

سرایان به بیستگانی

در سیرالملوک کلمه بیستگان و سیگان در عبارت زیر در داستان خروج مزدک و مهمانی انوشیروان آنگاه که انوشیروان می خواهد خلعت به مزدکیان دهد چنین آمده است :

نوشیروان گفت : جامه ها در آن سرای دیگر برند که اینجا انبوه است تا بیست بیست و سی سی آنجا می آیند و خلعت می پوشند و از آن سرای به میدان چوگان می روند و می ایستند تا همه پوشیده شوند چون همه را پوشانیده باشند آنگاه ملك و مزدک به میدان آیند و چشم برافکنند و نظاره کنند و من بفرمایم تا در زرادخانه باز کنند و سلاحها بیارند و نوشیروان پیش از آن کس بدیهها فرستاده بود و مردی سیصد حشر خواسته هر یکی با بیلی تا بیایند و سرایها و باغها از خس و خاشاک پاك کنند . چون مردم از ديهها

بیامدند همه را در میدان چوگان گرد کرد و در استوار بیست . پس ایشان را گفت «خواهم که امروز و امشب در این میدان دوازده هزار چاه کنده باشید هر يك مقدار يك گز و نیم و خاک چاه بر کناره بگذارند و نگاهبانان را فرمود تا چون چاه کنده باشند همه را باز دارند و نگاه دارند تا کسی از ایشان بدر نرود. و آن شب چهارصد مرد را با سلاح در آن سرای پنهان داشته بود و گفته هر بیست و سی را که از مجلس در سرای می فرستم شما ایشان را بمیدان می برید و هر يك را برهنه می کنید و سربزیر در چاه می کنید تا بناف و پایها در هوا و خاک چاه گرد ایشان فرو می ریزید و بلگد یزنید تا در چاه استوار شوند .

چون جامه ها و خلعت ها از مجلس در آن سرای بردند دویست اسب با ساختهای زر و سیم و سپرها و کمرها و شمشیرهای بزر پیش آوردند نوشیروان فرمود که در آن سرای برید ، بردند ، پس نوشیروان **بیستگان** و سیگان را برمی گزید و در آن سرای می فرستاد و ایشان را بمیدان می بردند و نگون سار در چاه می کردند و بخاک می انباشتند تا همه را بدین صفت هلاک کردند .

(سیرالملوک ص ۲۵۷-۲۵۸) .

با توجه به استعمال بیستگان در این عبارت با احتمال می توان چنین نتیجه گرفت که سپاهیان به گروههای بیست تنی یا عده ای در آن حدود در برابر مسئول پرداخت حاضر می شدند و مواجب خود را دریافت می کردند . (حواشی سیرالملوک ص ۳۳۰)

در برخی از نسخ سیرالملوک این عبارت نیز دیده می شود : (الپتگین) گفت هر ماهی بیستگانی مشاهره نمیستانی ؟ گفت می ستانم گفت پس چرا به زر نخریدی . (ص ۱۴۶ سیرالملوک و حاشیه آن) اگر نسخه درست باشد باید گفت که بیستگانی مواجب ماهانه بوده است .

بهر حال از اصطلاحات رایج دوره غزنوی و سلجوقی است و در دو این شاعران این عهد نیز دیده می شود از آن جمله فرخی گوید:

ز بهر تقرب قوی لشکرت را سپهر از ستاره دهد بیستگانی

(دیوان ص ۲۷۰)

سپاهیست او را که از دخل گیتی بسختی توان دادشان بیستگانی

(دیوان ص ۳۹۴)

* از مجموع آنچه گذشت می توان چنین نتیجه گرفت که بیستگانی موجب کسانی بوده که به نحوی به دیوان وابسته بوده اند صاحب بریدان، قضات و سپاهیان و جز آنان بیستگانی می گرفته اند. وجه تسمیه آن بدرستی معلوم نیست و نیز در اینکه در چه مواقعی پرداخت می شده اقوال مختلف است هر سه ماه یک بار هر بیست روز یک بار و هر ماه یک بار گفته اند. ظاهراً چنین بنظر می رسد هر سه قول درست باشد و در هر دوره و یا در هر محلی بنا به قرارداد و سنت در موقع معینی پرداخت می شده است چنانکه امروزه حقوق و دستمزد افراد در برخی سازمانها بطور هفتگی در برخی در هر دو هفته یک بار و در سازمانهای دولتی ماهی یک بار پرداخت می گردد

بیستگانی خوار

آنکه بیستگانی می گیرد: بیسقی گوید:

چاکران بیستگانی خوار را خود عادت آن است که چنین کارها

را بالا دهند و از عاقبت نیندیشند

(تاریخ بیسقی ص ۱۶۲)

نیز گوید:

امیر اسب بداشت و نقیبان را گفت هم اکنون خواهم که این مولا زاده را حاضر کنید، بتاختند و از قضاء آمده و اجل رسیده مولازاده را بیاوردند و بیستگانی خوار بود، باگوسپند که استده

بود و امیر او را گفت بیستگانی داری؟ گفت دارم چندین و چندین، گفت گوسپند چرا ستدی؟ (تاریخ بیهقی ص ۴۴۹). یعنی حقوق و وظیفه داشتنی گوسفند چرا گرفتی؟

پاکاری

در برهان قاطع در توضیح این لفظ گوید: کسی را گویند که چون تحصیلداری بجایی بیاید اوزر از مردم تحصیل کند و به تحصیلدار دهد. (مصحح دکتر معین ج ۱ ص ۳۵۵) در آثار الوزراء عقیلی (ص ۱۷۹) درباره وزارت احمد حسن میمندی و امتناع وی از قبول این شغل آمده است: «احمد گفت که من پیر شده‌ام و از من این کار نمی‌آید بوسهل را وزارت بیاید کرد تا من از دور اشارتی که باید کرد می‌کنم، بوسهل گفت من چه مردوزراتم و من جز پاکاری را نشایم.»

همین مطلب در تاریخ بیهقی چنین است:

واز پیغامها که به خواجه احمد حسن می‌رفت بوسهل را گفته بود من پیر شدم و از من این کار به هیچ حال نیاید، بوسهل حمدوی مردی کافی و دریافته است وی را عارضی باید کرد و ترا وزارت تا من از دور مصلحت نگاه می‌دارم و اشارتی که باید کرد می‌کنم. بوسهل گفت من بخداوند این چشم ندارم، من چه مرد آن کارم که جز نابکاری را نشایم. (ص ۱۵۰)

گو اینکه نابکاری در این عبارت معنی «بدرد کاری نخوردن و عدم لیاقت و بیکارگی» می‌دهد چنانکه در این شعر ناصر خسرو جز از بهر علمت نیستند لیکن تو از نابکاری نه مشغول کاری

(بنقل لغت نامه)

مع هذا می توان حدس زد که شاید در این عبارت بیمه‌ی در اصل پاکاری بوده نه نابکاری که در این صورت شغل پاکاری را با وزارت مقایسه کرده است .

تاریخ

خوارزمی در مفاتیح العلوم ضمن اصطلاحات و اسما یادداشتها و دفاتر و اعمال ، این اصطلاح را آورده و چنین نوشته است :
گفته اند این کلمه فارسی است و معنایش نظام و ترتیب است زیرا مانند سیاهه یا پیش نویسی است که برای رسیدگی به حسابهای متعدد که به دانستن تمام آنها نیاز است مورد استفاده واقع می شود - من گمان می کنم که این کلمه مصدر باب تفعیل باشد از کلمه اوارج که هنگام صرف می گویند :

ارجت تأریجاً ، زیرا عمل تأریج در حسابداری به اوارج شباهت دارد . در تاریخ چنین عمل می کنند که در زیر هر اسم دفعات دریافتی شخص را در یک ستون می نویسند تا جمع بستن آنها در دفتر حساب آسان شود . (ص ۵۱ . ترجمه فارسی ص ۵۸) .

تخمین

قیمت کردن ، قیمت گذاشتن بر کالا . (قطرالمحیط) محمد بن هندوشاه نخبوانی در دستور الکاتب (چاپ مسکو ج ۱ ص ۶۴) ضمن برشمردن صفاتی که برمال طاری می شود و موضوع بحث مستوفی می تواند باشد یکی نیز «تخمین» را نام برد .

تخمین

خوارزمی در ضمن اصطلاحات دبیران دیوان خراج آورده

و گوید :

تخمین برآورد کردن قیمت سبزیهاست ، این کلمه از خمانا مشتق شده و در فارسی در مورد شك و گمان بکار می رود .

(ص ۶۱ ترجمه فارسی ص ۶۲) .

منظور خوارزمی آن است که اندازه کردن چیزی را به حدس و گمان تخمین گویند . در دستور الکاتب نخجوانی فصلی به حرز و تخمین که کاتب و دبیر باید از آن آگاهی داشته باشد تخصیص داده شده است چنانکه فهرست کتاب مزبور ج ۱ (چاپ مسکو) ص ۴۹ حاکی است .

ترقین

خوارزمی در ضمن اصطلاحات و اسما یادداشتها و دفاتر و اعمال آرد :

ترقین خطی است که در تاریخ یا عریضه به کار می رود ، یعنی هنگامی که يك باب از سطری خالی باشد در قسمت خالی مانده خط می کشند تا ترتیب دفتر با آن خط محفوظ بماند ، این خط بمنزله صفر است در حساب هندو حساب جمل ، این کلمه از رقان مشتق شده که در لغت نبطی به معنی فارغ و خالی است .

(مفاتیح العلوم، ترجمه فارسی ص ۶۰)

صاحب آندراج آرد : سیاه کردن موضعی و دفتر حساب رظ : در دفتر حساب تا گمان نشود که این جا را سفید گذاشته اند برای نوشتن حساب . و صاحب نفایس الفنون گوید : ترقین خط کشیدن بر حساب نوشته راست تا ظاهر شود که آن نوشته در حساب آمده بود ، بعد از آن گردانیده شد . (آندراج ، چاپ تهران ج ۲ ص ۱۰۷۷) و در شرح مشکلات دیوان انوری گوید : ترقین سیاه کردن موضعی از کتاب حساب است .

(ص ۱۶۷ ، ۱۶۸)

در دیوان انوری این اصطلاح دیده می‌شود آنجا که گوید :

مسند تست بحق بارز مجموع وجود

وان دگرا همه ترقین عدم را تفصیل

(دیوان چاپ مدرس رضوی ج ۱ ص ۳۰۰)

نیز .

کرده ترجیح حشو اشعارت بارزصیت دیگران ترقین

(همان کتاب ص ۲۸۳)

نیز :

ورقلم در جهان کشد قهرش بارز کون را کند ترقین

(همان کتاب ص ۳۹۳)

و این نشان می‌دهد که این اصطلاح در زمان انوری یعنی

دوره سلجوقیان از مصطلحات رایج بوده است .

تسیب

تسیب یعنی وظیفه و جیره مردی را برمالی که وصولش دشوار است موکول کنند تا آن شخص کارگزار را در وصول آن مال یاری کند . این مال ، در ظاهر به حساب کارگزار ثبت می‌شود و در واقع به جیره بگیر تسلیم می‌گردد .

(مفاتیح‌العلوم خوارزمی ، ترجمه فارسی ص ۶۴) .

بیهمتی در چند مورد این اصطلاح را بکار برده از جمله در ماجرای «بازستاندن مالهای صلتی» گوید: «بوسهل زوزنی و دیگران تدبیر کردند در نهان که مال بیعتی و صلتها که برادرت امیر محمد داده است باز باید ستد که افسوس و غبن است کاری نا افتاده را افزون هفتاد و هشتاد بار هزار هزار درم بترکان و تازیکان و اصناف لشگر بگذاشتن و این حدیث را در دل پادشاه شیرین کردند و گفتند

این پدیریان بروی و ریاء خود بخواهند که این مال خداوند باز خواهد که ایشان آلوده اند و مال سته‌ده‌اند دانند که باز باید داد و ناخوششان آید ، صواب آن است که از خازنان نسختی خواسته آید بخرجه‌ها که کرده‌اند و آن را به دیوان عرض فرستاده شود و من که بوسه‌لم لشکر را بر یکدیگر تسبیب کنم و براتها بنویسند تا این مال مستغرق شود و بیستگانی نباید داد يك سال تا (ص ۲۵۷).

لشکر را بریکدیگر تسبیب کنم ، یعنی موجب و مستمری لشکریان را بر همدیگر حواله کنم . در ترجمه تاریخ یمینی (ص ۳۴۴) در موضوع ابتدای وزارت احمد حسن میمندی آمده :

و اگرچه اسم وزارت هنوز نبود اما جملگی امور برای او بقطع میرسید و وزارتت در پرده عزلت می‌راند تا سلطان مثال فرستاد و عمال خراسان را به حضرت خواند و محاسبات بازخواست و رئیس و مرئوس و شریف و مشروف روی بدرگاه آوردند و به وقت وصول ایشان سلطان را عزم ناحیتی افتاد و اذنا بخدم و اتباع حشم را به تسبیب برسر عمال کرد تا بارهاقی تمام مالهای بسیار از ایشان حاصل کردند .

نیز دیده شود ص ۶۳ همین کتاب . «مسبب» نیز بمعنی وصول‌کننده و گیرنده خراج بکار میرفته است ، چنانکه در ترجمه تاریخ یمینی می‌خوانیم :

رعایای خراسان قصه‌ها به درگاه روان کردند و به تعرف ابواسحاق صاحب دیوان رقعها عرض دادند و سلطان به تصحیح آن حال مثال فرمود و به تحصیل و ترویج آن مال مسببان فرستاد و از وی مالی بسیار حاصل شد . (ترجمه تاریخ یمینی چاپ آقای دکتر شعار ص ۳۴۵) . نیز در همان کتاب آمده است :

جریده بقایای اموال بر اعمال و عمال عرض کردند و بر تحصیل آن مسببان بگماشتند . (همان کتاب، به نقل نیش های سازمان لغت نامه دهخدا)

تسجیل

مالی یا جرمی را بر ذمه کسی فرود آوردن و مسجل کردن .
خفاجی در شفاء الغلیل (ص ۱۰۴) میگوید : سجل علیه بکذا شهره
به و وسمه کانه کتب علیه سجلا

(به نقل از حاشیه ۵ ص ۱۵۷ تاریخ بیمه جاپ فیاض - غنی)

در تاریخ بیمه (ص ۱۵۷) عبارتی است چنین : «امیرک
بیمه در عزل وی (بو عبدالله پارسى) بتعمیل برفت چنانکه بیاورم
و مالی بزرگ از وی بستند .

مصححان تاریخ بیمه حدس زده اند که کلمه تعمیل در این
مورد بایست در اصل تسجیل به معنی مذکور بوده باشد .

تسجیل در آنند راج به «قباله و تمسك نوشتن» معنی شده
(چاپ تهران ج ۲ ص ۱۰۹۴) .

تسویغ

مقداری از خراج سالانه است که به کسی که باید خراج را
بپردازد ببخشد . (مفاتیح العلوم خوارزمی ص ۶۰ ترجمه فارسی ص ۶۲) .

در سیرالملوک تسویغات مترادف گونه باصلات و مرسومات
آمده : هر مالی که آن در وجه خزانه نهاده بودند از دخل ولایت
هرگز آن را تبدیل و تحویل نکردندی تا اخراجات بوقت خویش
می رسیدی و در صلوات و مرسومات و تسویغات تقصیر و تأخیر
نیفتادی و همیشه خزاین آبادان بودی (ص ۲۹۹) در نقض الفضائح
نیز آمده است :

بعد از آن سعدالملک سعدبن محمدآبی وزیر محترم و مشیر حضرت سلطنت بود و اصحاب فریقین از علما و ائمه ایشان و ... از وی صلوات و عطایا و تسویغ ستده اند (۲۲۱) .
چون بخشیدن خراج در مورد علما و ائمه محملی ندارد .
میتوان گفت که شاید در این مورد تسویغ نوعی مقرری بوده است .

تقریر

فعل متعدی است از اقرار ، یعنی قبول کردن مقدار خراج تعیین شده . معنی و مفهوم این کلمه این است که عامل شرایطی را برای پرداخت خراج پیشنهاد میکند و مردم می‌پذیرند ، این مضمون در این جمله خلاصه شده است :

قررالعامل بالبقایا ، (مفاتیح‌العلوم خوارزمی ص ۶۰ ترجمه فارسی ص ۶۲) .

تلجئه ۱۲

یعنی شخص ضعیف ، آبادی خود را در پناه مرد نیرومندی قرار دهد تا از او حمایت شود ، جمع این کلمه ملاجیء و تلاجیء است . گاهی شخص توانگر خرده مالک را در پناه خود میگیرد و زمانی صاحب آبادی درخواست حمایت میکند .

(مفاتیح‌العلوم خوارزمی ص ۶۲ ترجمه فارسی ص ۶۳)

خاورشناس مشهور روسی آ. ی. برتلس در توضیح آنچه خوارزمی گفته مینویسد :

در خلافت عباسی سیستم مخصوصی به نام حمایت املاک جزء بوجود آمد . خرده مالکان برای آنکه بتوانند سهام خود را نگاه

(۲) در تاج‌العروس آورده است : لجأت الی فلان و عنه و التجات و تلجات ، اذا استندت الیه و اعترضت به او عدلت عنه الی غیره . (ج ۱ ص ۱۱۵)

دارند ، زمین را به نام مالکان عمده قلمداد کرده ، عشریه خزانه و نیز مبلغی به حامیان خود میپرداختند و در نتیجه این عمل تاحدی استقلال خود را از دست می دادند ، خوارزمی در ذکر طرز نگهداری دفاتر دیوانی در اواخر قرن دهم در خراسان ، یکی از آن دفاتر را چنین توصیف میکند . دفتر تلجیئات ، مخصوص مواردی است که ضعیفی اراضی خود را در اختیار قوی میگذارد که از آن نگهداری کند

قوی از اراضی ضعیف حمایت میکند و صاحب زمین آن را در حمایت (الجماء) قوی قرار می دهد (نقل از ناصر خسرو و اسماعیلیان ص ۲۲) .

تنخواه

این کلمه در تاریخ بیهقی ص ۱۳۰ ظاهراً به همان معنی مشهور خود یعنی «سرمایه و پول نقد و مال و ثروت»^{۱۳} بکار رفته در این جمله :

«و او (بوسعید سهل) را از خاص خود هزارهزار درم تنخواه بود» و این جمله آنگاه بکار رفته است که از بوسعید سهل که شغل ضیاع خاص غزنی را بر عهده داشته طبق دستور مسعود حساب می کشند و معلوم می شود که هفده میلیون درم در عهده وی هست که باید پرداخت کند و حال آنکه او را فقط یک میلیون درم تنخواه بود .

این کلمه در ادوار بعد به معنی «برات به خزانه برای ادای وظیفه و مواجب و جیره و جز آن»^{۱۴} بکار رفته و گمان می رود

(۱۳) فرهنگ معین

(۱۴) ناظم الاطباق

از این موارد استعمال که در تاریخ بیمه‌ی نمونه از آن هست
اقتباس شده باشد .
(رجوع شود به سازمان صنایع من ۱۶۱ و ۱۶۲) .

توظیف

در لغت به معنی وظیفه روزانه معین کردن از برای کسی
است . (اقرّب الموارِد) و در اصطلاح دیوانی یعنی به عامل حکومتی
دستور داده شود که مالی معلوم را تا مدت معینی حمل کند و ارسال
دارد .
(مفاتیح العلوم خوارزمی من ۶۲ ترجمه فارسی من ۶۴) .

توقیر

اصل معنی توقیر «دادن حق کسی است بتمام و کمال ، در
اصطلاح دیوان بیشتر شدن مال دیوان است از آنچه انتظار می‌رفت ،
از راه کمتر خرج کردن و صرفه جوئی و پس انداز کردن یا محل
عایدی تازه‌ای یافتن» . (استاد مجتبی مینوی کلیله و دمنه حاشیه
ص ۲۳) موردی که بمناسبت آن استاد مینوی این توضیح را آورده‌اند
این عبارت است : «شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی»
«اگر مثال باشد تا اعمال بعضی در تصرف گیرند و در قبض
آرند، دیوان را توقیری تمام باشد.»
(کلیله و دمنه ص ۲۳) .

از تاریخ بیمه‌ی در ضمن شرح مطرود و مأخوذ شدن بوسهل
زوزنی صاحب دیوان عرض و نامزد شدن بوالفتح رازی به شغل
عرض معلوم می‌شود که شخص اخیر الذکر بدون اطلاع احمد حسن
میمندی وزیر، از سلطان مسعود درخواست این شغل را کرده و ضمناً
با اصطلاح آن زمان «توقیری نموده» یعنی به عرض سلطان رسانده
که برای خزانه صرفه جویی خواهد کرد . احمد حسن که از این
قضیه ناراحت و ناخرسند است بوالفتح را می‌خواند و بوی می‌گوید :

این شغل تو درخواستی باشی بی فرمان و اشارت من و توفیری نموده و برمن که احمدم چنین چیزها پوشیده نشود اکنون رواست و درگذشتم دل قوی باید داشت و کار بروجه راند و بهیچ حال توفیر فرانستانم که لشکر کم کنی که درملک رخنه افتد و فساد در عاقبت آن بزرگ است . (ص ۳۳۷) آنگاه ابوالفضل در دنباله مطلب می نویسد : تا خواجه احمد حسن زنده بود گامی فراخ نیارست نهاده (یعنی بوالفتح رازی) و چون او گذشته شد میدان فراخ یافت و دست به توفیر لشگر برد و در آن بسیار خللها افتاد . (ص ۳۳۸)

چنانکه معلوم است مراد از توفیر در این مورد صرفه جوئی در هزینه سپاه و احیاناً تقلیل وظیفه و مستمری سپاهیان و یا تقلیل عده سپاهیان و بطور کلی باصطلاح امروز تقلیل بودجه نظامی است . و همانطور که گذشت خواجه احمد با این امر موافق نبوده است . مع هذا فرخی سیستانی در قصیده ای که در مدح احمد حسن سروده «توفیر» به وی نسبت می دهد و او را بسبب این کار ستایش می کند در این ابیات :

اندر دو مه چه کار توان کرد پیش از این طاعات فرنگی
 خاصه کنون که دست همی نو برد بکار
 بشکیب تا ببینی کاخر کجا رسد
 این کار از آن بزرگ نژاد بزرگوار
 اکنون فراز کرد بکار بزرگ دست
 اکنون فرو گرفت جهان جمله استوار
 فردا پدید گردد توفیرها که او

از عاملان شاه تقاضا کند شمار

و در این مورد برخلاف مورد بالا پیداست که غرض از توفیر، افزایش عایدات از راه افزایش خراج یا وصول صحیح خراج و جمع آوری آن بدون ریخت و پاش و حیف و میل است.

جبايت

در مفاتیح العلوم (ترجمه فارسی ص ۵۷) و نیز در کتب لغت به معنی گرفتن باج و خراج آمده و به این معنی در دوره غزنوی و سلجوقی بکار رفته است. در تاریخ بیمقی آمده است:

تا این غایت تا ایشان (ترکمانان سلجوقیان) در هیچ شهر از خراسان نتوانستند نشست. جبايت روان است و عمال خداوند بر کار. (ص ۵۳۷). یعنی باج و خراج طبق معمول گرفته می شود. و در تاریخ سیستان آمده:

عیسی (ابن علی بن عیسی) تافراه آمد و خراج جبايت کرد. (ص ۱۵۹)

کتابخانه مدرسه فیضیه

جامگی

وظیفه و مواجب و مستمری نقدی. رجوع به اصطلاح اجرا شود. جامگی مرکب از جامه + ی نسبت و در اصل گویا بهای جامه بوده که به لشکریان می داده اند. جامگی معرب شده و بصورت جامکیه بکار رفته است (ذیل بر قوامیس عرب دزی) و جمع آن بصورت جامکیات در متون فارسی نیز آمده (ترجمه تاریخ یمینی ص ۱۶۸ و دستور الکاتب چاپ مسکو ج ۱ صفحات ۲۴۴ - ۲۹۲ - ۲۹۹ - ۳۳۴ - ۳۶۶ - ۳۹۴) در متن اخیر بصورت جامگیات است با کاف فارسی. صاحب المنجد نوشته است: الجامیکه ج جامکیات و الجومک، ج جوامک: راتبه خدمتکاران دولت از لشکری و کشوری.

جزیه

مالیات سرانه اهل ذمه است که جمع آن جزاء است. این کلمه
معرب‌گزیت است که در فارسی به معنی خراج و مالیات است.

(از اصطلاحات دبیران دیوان خراج، ترجمه مفاتیح‌العلوم خوارزمی ص ۶۱).

جرجی زیدان می‌نویسد: جزیه و خراج هر دو با هم شبیه است
چه هر دو مالیات را از نامسلمانان سالی یک بار در موقع معین دریافت
می‌کنند منتهی جزیه از افراد گرفته می‌شود و با اسلام آوردن افراد
ساقط می‌گردد اما خراج همان مالیات ارضی است که با قبول اسلام
نیز باقی می‌ماند. (تاریخ تمدن جرجی زیدان ج ۱ ص ۲۲۰) این
اصطلاح در دوره غزنوی نیز در همین معنی بکار می‌رفته و از خراجی
که سلطان محمود از هند می‌گرفته به جزیه نیز تعبیر می‌شده (ترجمه
تاریخ یمینی ص ۳۱۲) نیز دیده شود تاریخ زرین کوب ص ۴۴۷.
و تاریخ تمدن جرجی زیدان صفحه مذکور ببعد ولغت‌نامه دهخدا.
و رجوع شود به اصطلاح خراج در همین مقاله

جهبذ

یا جهبذان این کلمه معرب جهبذ است و آن بصورت کهبذ نیز
بکار رفته (برهان). مرحوم دکتر معین در حواشی برهان آورده‌اند:
«جهبذ» به کسر اول و سوم و نیز به فتح اول و سوم معرب است. دزی
(ج ۱ ص ۲۲۶) گوید: (معرب) از فارسی کهبذ (به فتح اول و سوم)
مرکب از: «که» (به فتح اول) به معنی بوته زرگری و «بذ» (به فتح)
سانسکریت Pati ، به معنی مخدوم، مدیر و مخصوصاً به معنی
کسی که مسکوکات را برای جدا کردن خوب از بد، آزمایش کند و
عموماً به معنی کسی که نیک را از بد و صواب را از خطا تشخیص دهد.

جمع: جهابذه، در صورت صحت حدس دزی اصل «گهبذ» به کاف فارسی است و تعریف کلمه نیز نشان می‌دهد که در اصل گاف بوده است. هرتسفلد گوید که نگهبان مسکوکات را در عهد ساسانی **Gābbadh** می‌گفتند «اما به احتمال قوی» گهبذ مخفف گاهبد، مرکب از: گاه + بد (پسوند دارندگی و اتصاف) است به معنی صاحب رتبه و مقام و صاحب المسند. ولف در فهرست خود کهبذ **Kubud** را به معنی خزانه‌دار نوشته. در تاریخ قم «جهبذ» «به معنی مأمور خراج» آمده و به همه معانی مذکور در متن برهان صحیح «گهبذ» است. هر چند گهبذ (به ضم کاف تازی) نیز قاعده ممکن است بکار رود، که (مخفف کوه) + بد (پسوند دارندگی و اتصاف) است. دارمستتر تتبعات ج ۲ ص ۲۸۹) و در این صورت فقط به معنی کوه نشین خواهد بود. اما باید دانست که به معنی زاهد و عالم دین نیز همان گهبذ (= جهبذ) صحیح است. (برهان مصحح دکتر معین ج ۳ ص ۱۷۴۴-۱۷۴۵) موردی از تاریخ قم که مرحوم دکتر معین بدان اشاره کرده بقرار زیر است:

«و مراد به جهبذ شخصی است که ارباب خراج او را به دیوان آرند تا صاحب عهده شود که مال و متوجهات ایشان بتمام بستاند و به دیوان رساند و رسم در ایام سلطان چنان بوده است که ارباب خراج به قم جهبذ را نصب کرده‌اند و او را ضامن شده و ضمان نامه باعمال قم باز داده که هر آنچه جهبذ از خراج بستاند و در دست و تحت‌الید و قبض او آید از وجوه اموال بعهدہ ایشان بود و بر این قیاس عقدنامه‌ها می‌نوشتند و می‌نهادند و بر آن گواهی گرفتند.»^{۱۵}

در تاریخ قم نسخه‌هایی از این عقدنامه‌ها به فارسی و عربی

بدست داده است رجوع شود به این کتاب ۱۴۹ ببعد و مالک وزارع در ایران ص ۱۰۴ ببعد در کتاب اخیر در توضیح آنچه در تاریخ قم آمده نوشته است :

خراج را بوسیله نمایندگان جهبذ به دیوان می دادند. در قم رسم برای این بود که در باب خراج (و با اصطلاح امروز مؤدیان مالیات) جهبذی به دیوان می آوردند و او به گردن می گرفت که خراج مقرر را تماماً از آنان وصول کند و به دیوان بیاورد و همچنین تمهدنامه ای کتبی به عمال خراج می سپرد مشعر بر اینکه او مسئول همه اموالی است که به عنوان خراج می گیرد. (ص ۱۰۴).

چنانکه از عقدنامه های مندرج در تاریخ قم برمی آید اصطلاح و رسم جهبذ در قرن چهارم در قم و حوالی آن مرسوم بوده است. خوارزمی نیز که کتاب خود را در همین قرن نوشته از این اصطلاح یاد می کند خوارزمی در ذیل اصطلاح «ختمه» (ص ۵۴ ترجمه فارسی ص ۵۷) گوید: ختمه گزارش ماهانه است که هر ماه جهبذ با تعیین مقدار درآمد و موجودی و خرج کرد و باقیمانده تقدیم می کند. چنانکه با این گزارش حساب هر ماه بسته می شود.

حاصل

از اصطلاحات دبیران دیوان خراج و آن مقدار مالی است که در خزانه یا در نزد کارگزار موجود است. (مفاتیح العلوم خوارزمی ترجمه فارسی ص ۶۲) آنچه موجود باشد در بیت المال یا نزد عامل. (لغت نامه دهخدا) : (احمد حسن) . . . عبدوس را گفت بازگرد تا من امشب مثال دهم تا حاصل و باقی وی (ابوالقاسم کثین) پیدا آرند و فردا باوی بدرگاه آرند. (تاریخ بیهقی ص ۳۶۴) یعنی مال دیوانی

که در نزد ابوالقاسم کثیر موجود است و باقی یعنی تتمه و باقی مانده خراج که در نزد وی هست .

حرز

از اصطلاحات دبیران دیوان خراج و به معنی برآورد کردن و تخمین زدن مقدار محصول زراعت است .

(مفاتیح العلوم خوارزمی ترجمه فارسی ص ۶۳).

محمد بن هندو شاه نخجوانی فصل سیزدهم از ضرب دوم قسم دوم کتاب خود «دستور الکاتب» را به حرز و تخمین که دبیران باید از آن آگاهی داشته باشند اختصاص داده است. چنانکه فهرست مجله اول (چاپ مسکو) صفحه ۴۹ حاکی است. قسمت مربوط هنوز چاپ نشده یا بنده ندیده است .

حشری

از اصطلاحات دبیران دیوان خراج و به معنی میراث کسی است که وارث نداشته باشد. (مفاتیح العلوم خوارزمی ترجمه فارسی ص ۶۱) ترکه و اموال آنکه او را وارثی نباشد. (لغت نامه دهخدا).

حشو

از اصطلاحات دیوان استیفاست. در نقایس الفنون آرد: حشو عبارت است از کمیتی یا حکایتی که ذکر آن، به حقیقت محاسب را مطلوب نباشد، اما باید که فی الجمله آن را به مطلوب تعلقی باشد (نقل از لغت نامه دهخدا). در شرح مشکلات دیوان انوری آمده: حشو آن چیزی است که در ابواب جمع یا خرج محتاج به شرح باشد و در طرف

ایمن محاسبه نویسند. (ص ۱۶۷) در این بیت انوری که در ضمن اصطلاح ترقین نیز نقل شده آمده:

کرده ترجیح حشواشعارت بارز صیت دیگران ترقین

(دیوان ، مجلد اول ص ۳۸۳)

حمل

خوارزمی گوید : حمل اموالی است که بسوی بیت المال حمل میشود ، مفرد این کلمه حمل (به کسر حاء و سکون میم) است که اسم شده است (مفاتیح العلوم خوارزمی ص ۶۲) در تاریخ بیمهقی آمده است: و سوم ماه رمضان (سال ۴۲۴) هدیه ها که صاحب دیوان خراسان ساخته بود پیش آوردند پانصد حمل (ص ۴۱۱) .

نیز در ص ۴۲۰ آمده است : یحیی (برمکی) ... گفت این مال گشاده نیست چون از مصر و شام حمل در رسد آنگاه این جواهر خریده آید . نیز در ترجمه تاریخ یمینی ص ۱۱۱ می خواهیم : ابوعلی سیمجور و فایق پس از شکست سبکتکین به فخرالدوله نامه نوشتند و خواهش کردند حمل فرستد تا در وجوه مخالفان خویش خرج کنند .

خازن

تحویلدار و نگهبان اموال و گنجینه دار و کسانی که جواهر و البسه را که بعنوان خلعت می داده اند و شمشیرهای مرصع و چیزهایی نظیر آنها را در تحویل داشته اند . خازنان چندتن بوده اند و لابد رئیس داشته اند . جایی مسعود غزنوی میگوید احمد ینالتگین خازن پدر ما (یعنی خازن محمود) بوده است . (تاریخ بیمهقی ص ۲۶۷) که لابه رئیس خازنان یا خازن کل بوده است .

نیز دیده شود تاریخ بیمه‌تی ص ۱۵۸، ۲۱۵ (چاپ فیاض) دستور
الکاتب ج ۱ ص ۶۳۸ و رجوع به اصطلاح خزانه و خزانه‌دار شود.

ختمه

گزارش ماهانه است که هزماه کهید با تعیین مقدار درآمد و
موجودی و خرج کرد و باقیمانده تقدیم میکند . چنانکه با این
گزارش، حساب هرماه بسته میشود. (مفاتیح‌العلوم خوارزمی ص ۵۴
ترجمه فارسی ص ۵۷) و گزارش سالیانه را ختمه‌الجماعة گویند .
(همان مأخذ) .

خراج

خوارزمی نویسد : خراج مالیاتی است که از زمینهایی که
بر اثر صلح بدست آمده است گرفته میشود . (ترجمه مفاتیح‌العلوم
ص ۶۱) . در آند راج آمده است : خراج چیزی را گویند که از
جایی حاصل شود و از آنجا برآید اعم از آنکه این تحصیل یا بسبب
ملکیت در آن چیز باشد یا بجهت صیانت و محافظت و اعانت آن چیز،
پس آنچه پادشاه را از بابت زمین به ملکیت پیدا شود خراج باشد
همچنین آنچه از پادشاهان زبردست بدست آید نیز خراج بود و آنچه
از سوداگران گرفته شود آنهم خراج است .

یاقوت در مقدمه معجم‌البلدان گوید :

کلمه خراج و خرج معنی واحدی دارند و آن مأخوذ از آیه

«ام تسألهم خرجا»^{۱۶} است . (معجم‌البلدان ج ۱ ص ۴۴) .

(۱۶) سورة مؤمنون (۲۲) آیه ۷۴ : آیا از ایشان مزدی درخواست می‌کنی

آیا خراج در اصل فقط مالیات ارضی بوده یا به مالیات سرانه و جز آن نیز اطلاق میشده؟ در این باره نظر قاطعی وجود ندارد. برخی خراج و جزیه را دو لغت مترادف دانسته‌اند که هیچیک بمعنی اخص جزیه که در ادوار متأخر بکار میرفته نبوده است و معنی مطلق مالیات را میداده و از قرینۀ جمله معلوم میشده است که کدامیک مالیات زمین (= خراج) یا مالیات سرانه (= جزیه) یا مالیات دواب را میداده است. هر یک از این کلمه‌ها علاوه بر معانی کلی معانی خاصی هم داشته است چنانکه معنی اخص خراج مالیات زمین و معنی اخص جزیه مالیات سرانه بوده است

(مالك وزارع در ایران ص ۷۴ حاشیه).

از آنچه قاضی ابویوسف در کتاب الخراج در خطاب به هارون می‌نویسد چنین برمی‌آید که در دوره وی مأمور و وصول مالیات قباله‌ای به خلیفه می‌سپرده که بموجب آن موظف بوده مبلغ معینی مستقیماً بنام خراج از رعایا جمع‌آوری کند و به خلیفه پرداخت نماید (الخراج متن عربی ص ۶۰، ناصر خسرو و اسمعیلیان ص ۲۲).

خراج معمولاً به درهم تعیین می‌شده و برای آنکه بدهی هر یک از مؤدیان را معلوم کنند مبلغی را که او می‌بایست بپردازد با ضریب ثابتی به دینار (طلا) تسعیر می‌کرده‌اند و دوباره این مقدار به دینار رایج تسعیر می‌شده است. این کار بدست کسانی انجام میشده که جهبذ نامیده میشده‌اند (رجوع به همین اصطلاح شود) معمولاً خراج را به اقساط می‌پرداخته‌اند و در تحصیل آن سال شمسی را ملاک عمل قرار میداده‌اند با این همه گاه‌گاه شماره اقساط فرق می‌کرده. اصولاً اولین خراج را می‌بایست هنگام رسیدن غلات بپردازند. خراجی را که مردم می‌بایست به جنس بپردازند عمال خراج در خرمن‌گاه می‌گرفتند. (مالك وزارع در ایران ص ۱۰۲ تا ۱۰۴).

مواردی هست که يك ملك عمده که مالک آن باشخاص مقتدر حسن رابطه داشته بکلی از خراج معاف گردیده است مثلاً مؤلف تاریخ بیهقی درباره فضل بن محمد می نویسد : و به حکم قرابتی که با امیر حسنک میکال داشت خراج او در ربع زمیج اسقاط کرده بودند. (ص ۱۰۹) نمونه دیگر در باره معافیت از خراج را در شرح حال فردوسی می بینیم که حیی قتیبه عامل طوس او را از خراج معاف کرده بوده است :

حیی قتیبه است از آزادگان که ازمن نخواهد سخن رایگان
نیم آگه از اصل و فرع خراج همی غلطم اندر میان دواج

(چهار مقاله ص ۷۸)

نیز در تاریخ بیهقی می بینیم که مسعود صد هزار درم از خراج سال ۴۲۲ ترمذ رابه رعایای ترمذ می بخشید (تاریخ بیهقی ص ۲۴۱)
در باره خراج می توان مراجعه کرد به الخراج ابویوسف قاضی ، ناصر خسرو و اسمعیلیان ص ۲۱ بیعد ، مالک و زارع در ایران ص ۸۹، ۷۴، ۹۰، ۱۰۲ تا ۱۰۴ و تاریخ بخارا ص ۳۹ ، احکام السلطانیه ص ۱۴۲ ، تاریخ زرین کوب ص ۴۷ تاریخ تمدن جرجی زیدان ج ۱ ص ۲۲۳ .

خراجگذار

آنکه خراج و مالیات میدهد ، در تاریخ بیهقی آمده است :
احمد ینالتگین مالی عظیم که از مواضعت بود از تکران ۱۷
و خراجگذاران بستند (ص ۴۰۲) . این ترکیب در لغت نامه دهخدا

(۱۷) تکران بفتح تاوکاف مشدد در لغت هند به معنی مردمان صاحب ثروت و جاهت و رؤسای ایل و صاحبان حشم که پایه شان بست تر از رایها باشد و از اواسط الناس بالاتر . (حواشی تاریخ بیهقی ص ۴۰۱) .

و فرهنگ معین بازاء بصورت خراجگزار ضبط شده و ظاهراً اصح همین صورت است . چه «گزار» ریشه فعل یا نعت فاعلی مخفف از گزاردن و گذاشتن به معنی اداکردن است .

راتج

مالی که وصولش آسان باشد ، از اصطلاحات دبیران دیوان خراج است .
(مفاتیح العلوم خوارزمی، ص ۶۱ ترجمه فارسی ص ۶۳) .

راتبه

مستمری یا وظیفه ، مقداری از مواجب ثابت که حتماً باید پرداخت شود ، از اصطلاحات دبیران خراج است . (مفاتیح العلوم خوارزمی ، ترجمه فارسی ص ۶۳) : و ایشان (پسران محمد بن محمود بن سبکتگین) را وکیلی به پای کردند و راتبه تمام نامزد شد .
(تاریخ بیهمی ص ۶۶) .

جمع آن یعنی رواتب بکار رفته : مثال داد (یعنی مسعود غزنوی) تا از وظایف و رواتب امیر محمد حساب برگرفتند .
(تاریخ بیهمی ۱۱)

راهدار و راهداری

راهدار کسی بود که به محافظت راهها از طرف حکام مأمور بوده و ضبط خراج امتعه می کرده است و محصولی را که می گرفته اند . (آنندراج) در دستورالکاتب فصلی به راهداری چنانکه فهرست کتاب (ص ۵۰) حاکی است اختصاص داده شده است . از این بیت فرخی معلوم می شود که این اصطلاح در دوره غزنویان نیز معمول بوده :
راهداران و زعیمان زنسا تا به رجال

پر ره از راه بران تو بخواهند جواز

(دیوان چاپ دبیرسپاهی ص ۲۰۰)

در یکی از مناشیری که در عتبه الکتبه ص ۱۹ نقل شده، راندن

حکم سیاست بر راهداران از فرایض شمرده شده است و این شاید از آن بابت باشد که احتمالاً راهداران به بهانه حفظ راهها از مردم اخاذی می کرده اند .

مؤید این نکته مطلبی است در تاریخ غازانی که می گوید :
 استیلای دزدان تا غایتی بود که ناگاه در شب ، امیری کبس کرده ، غارت کردند و تتغاولان و راهداران زیادت از آن نمی کردند که هر چه می خواستند از راه گذریان می ستدند و کاروان را ببهانه آنکه دزد و بلارغو در میان شما باشد موقوف می گردانیدند تا دزدان آگاه می شدند و به راه می آمدند و چون دزدان کاروانی را بزدندی هرگز عقب دزد نرفتندی و صادر و وارد را هرگز از دزدان پریشانی نبود که از تتغاولان و راهداران ، چه مضرت دزدان احیاناً اتفاق افتادی و از آن ایشان در هرمنزلی به دو موضع در دست ایشان گرفتار می شدند و ای بسا کاروان که راههای مجهول بغایت دور پرمشقت اختیار کردند تا از دست شناقص تتغاولان و راهداران خلاص یابند پادشاه اسلام خلد سلطانه (مراد غازان خان است) تدارک این معنی را لازم شمرد (تاریخ مبارک غازانی ص ۲۷۸-۲۷۹)

سفتجه

خوارزمی آن را از اصطلاحات معروف و متداول دیوان خزانه شمرده و در توضیح چیزی نیاورده است جز «معروف است» .
 (مفاتیح العلوم ، ترجمه فارسی ص ۶۴)

سفتجه معرب سفته است (آنند راج) و اسدی در فرهنگ خود گوید : سفته مالی باشد که به شهری یا به جایی کسی را دهند و بجایی دیگر بازستانند جلاب بخاری گوید :
 اینک رهی به مژگان راه تو پاک رفته

نزدیک تو نه نامه نه نیز هیچ سفته

(لغت فرس ، چاپ آقای دکتر دبیرسیالی صفحه ۱۵)

در فرهنگهای متأخر نیز نوشته اسدی تکرار شده و ظاهراً سفته بهمین معنی در دیوان خزانه یا استیفا متداول بوده است .

شرب بها

یعنی بهای شراب ، و آن پولی است که موظفین حکومت بجبر از مردم می گرفتند ، با اسم بهای شراب و آن راحقی واجب می شمردند ، این اصطلاح در راحة الصدور ص ۳۳ بکار رفته ، دیده شود همین کتاب ص ۵۰۶ و همچنین اصطلاح مال السلاح در همین مقاله .

شمار

شمار به معنی حساب است و در اصطلاح دیوانی دوره غزنوی به مفهوم علم حساب که مستوفیان به کار می بردند یعنی (علم سیاق) بوده است چنانکه ابوالفضل بیهقی درباره یکی از دیوانیان گوید : «شمار و دبیری نداند» (ص ۳۶۷) و درباره دیگری گوید : «دبیری و شمار و معاملات نیکوداند» (همان صفحه) و شمار کردن به معنی رسیدگی به حساب عمال و صاحبان شلفها بکار می رفته است : در شمار باید که با وی مساهلت رود . (از قول مسعود غزنوی درباره مانك علی) (تاریخ بیهقی ص ۱۲۹) یعنی در حساب کشیدن و حساب گرفتن با وی سخت گیری نشود . پس بفرمود که شمار وی ببايد کرد (تاریخ بیهقی ص ۱۳۰) یعنی مسعود فرمود به حساب وی باید رسیدگی کرد و از وی حساب کشید .
درین روزگار فرمود تا شمار احمدینا لتگین بکردند . (ص ۲۶۷)
خواجه بزرگ بوسهل را بخواند با نایبان دیوان عرض و شمارها بخواست (۳۲۶) .

صاحب دیوان

صاحب دیوان با فك اضافه یا صاحب دیوان با اضافه و بطور مطلق یعنی بی اضافه به کلماتی چون اشراف و برید و رسالت و انشا و مانند آنها کسی بوده ظاهراً از مأموران دیوان استیفا که

برخزانه و مالیه و عایدات و خراج دخل و خرج نظارت می کرده و پرداخت مستمریها با تصدی یا دخالت یا نظارت وی انجام می گرفته است .

محمد ناظم در کتاب سلطان محمود ، صاحب دیوان خراسان را عمید خراسان (رئیس صاحبان مناصب ولایات) معنی کرده ، در برابر امیر که فرمانده لشکر ولایت است (بنقل هیوبرت دارک : حواشی سیرالملوک ص ۳۴۴)

صاحب دیوان گاه به صاحب دیوان استیفا نیز اطلاق می شده . (تاریخ بیهقی ص ۲۶۶-۴۹۷-۴۹۸ ترجمه تاریخ یمینی ص ۳۴۴) و صاحب دیوانی شغل وی بوده (قابوس نامه ص ۲۲۱ و تاریخ بیهقی ص ۳۶۲ و ۴۳۷) .

چنانکه صاحب دیوانی غزنی یعنی شغل کسی که امور مالی و خراجی غزنین را اداره می کرده است (تاریخ بیهقی ص ۱۳۰) و صاحب دیوانی غزنی چنانکه برتلس استنباط کرده شغل کسی که مباشرت ضیاع خاصه سلطانی را به عهده داشته نبوده (ناصر خسرو و اسمعیلیان ص ۲۵) بیهقی گوید :

و این مرد (یعنی بوسعید سهل) مدتی دراز کدخدای و عارض امیر نصر سپاه سالار بود و برادر سلطان محمود و چون نصر گذشته شد از شایستگی و بکار آمدگی این مرد محمود شغل همه ضیاع غزنی خاص (شغل ضیاع خاص غزنی) بدو مفوض کرد و این کار برابر صاحب دیوانی غزنی است و مدتی دراز این شغل را براند و پس از وفات سلطان محمود ، امیر مسعود مهم صاحب دیوانی غزنی بدو داد با ضیاع خاص بهم (ص ۱۲۹-۱۳۰) . در اینجا بیهقی شغل ضیاع خاص غزنی را با صاحب دیوانی غزنی برابر دانسته است .

این اصطلاح با این معنی در قرون بعد نیز متداول بوده و این بیت حافظ نیز ناظر به همین معنی است :

صاحب دیوان ماگویی نمی‌داند حساب

کاندرین طغرا نشان حسبه‌الله نیست

(دیوان چاپ قزوینی چاپ ۵۰)

نیز دیده شود نفثة‌المصدور ص ۷۷ ص ۴۷۵ .

صك

منشوری است که در آن هر نوع جیره و وظیفه ثبت می‌شود .
در این منشور اسامی راتبه‌گیران و تعداد آنان و مقدار وظیفه‌ای
که برای آنان تعیین شده نوشته می‌شود ، مهر و اعضای سلطان نیز
در پایان این منشور نقش می‌گردد تا مستمری آنان قابل پرداخت
باشد .
(ترجمه مفاتیح‌العلوم خوارزمی ص ۵۹) .

صك معرب چك است (فرهنگ فارسی معین) . اسدی در فرهنگ
خود آورد :

چك خط و قباله باشد . معزی گفت :

آن بزرگان گر شوندی زنده در ایام او

چك دهندی پیش او بر بندگی و چاکری

(لغت فرس چاپ آقای دکتر دبیرسیاقی ص ۸۷)

ضربیت ، ضریبه

ابوریحان در التفهیم ضمن برنشستن کوسه گوید : و بنخستین
روز از وی (از آذر ماه) ، از بهر فال ، مردی پیامدی کوسه ،
برنشسته برخری و بدست کلاغی گرفته و بیاد بیسن خویشتن
باد همی زدی و زمستان را وداع همی کردی وز مردمان بدان چیزی
یافتی و به زمانه ما به شیراز همین کرده‌اند و ضربیت پذیرفته ،
از عامل . تا هرچه ستاند از بامداد تا نیمروز به ضربیت دهد .
و تا نماز دیگر از بهر خویشتن را بستاند . (التفهیم تصحیح استاد
همایی ص ۲۵۶) و در تاریخ بخارا آمده است : مراین سهل بن

احمد داغونی را بر اهل اسکجکت ، ضریبه‌ای بوده است هر سالی ده هزار درم ، قسمت برخانه‌ها کردند (ص ۱۵) از این فقرات معلوم می‌شود ضریبه ، خراج و مالی بوده که بنا برسم یا به حکم حاکم اخذ می‌شده همچون عوارضی که امروزه با تصویب انجمنهای شهر و جز آن برای مدتی اخذ می‌شود .

کتابخانه مدرسه ضریبه‌نوم طسق

خراجی است که برای انواع زراعت در هر جریب تعیین می‌شود، این کلمه را در فارسی تشک می‌گویند که به معنی اجرت و دستمزد است .

(مفاتیح‌العلوم خوارزمی ، ترجمه فارسی ص ۶۲) .

در اقرب‌الموارد بفتح اول است و چنین معنی شده : وظیفه‌ای از خراج مقرر که بر هر جریبی وضع می‌شود عمر به عثمان نوشت : «ارفع الجزیة عن رؤوسهما و اخذ الطسق من ارضیهما» و گفته‌اند شبه خراجی است که مقدار آن معلوم است . (اقرب‌الموارد ج ۱ ص ۷۰۷) . در لغت تشک و یا تسک (فارسی) چیزی که ریشه و اصل لغت را روشن کند پیدا نشد .

طعمه

ضیعه‌ای که حکومت به کسی واگذار کند تا آن را آبادان نماید و عشر محصول را بپردازد و به مرگ آن کس ضیعه به حکومت بازگردد و وارث را حقی بر آن نباشد . (لغت نامه دهخدا)

خوارزمی می‌گوید : طعمه یعنی دهی را به مردی واگذارند تا آباد کند و عشر آن را بپردازد و تا پایان عمر از آن شخص باشد و پس از مرگ او وراثت او پس گرفته شود در حالیکه قطعه